

نقش «کنایه و تعریض» در روایات تاویلی تفسیر البرهان

سیدحسین موسوی درچه^۱

محسن احتشامی نیا^۲

امیر توحیدی^۳

چکیده

یکی از اسلوب‌های بیان که در قرآن فراوان به کار گرفته شده، قاعده «کنایه و تعریض» است. امروزه تعریض یکی از اقسام کنایه شناخته می‌شود، اما در گذشته در معانی دیگر و گاه مترادف با کنایه به کار رفته است. این قاعده جایگاه مهمی در تاویل و تفسیر قرآن کریم دارد. این نوع گویش در عین زیبایی خاص خود یکی از مولفه‌های اعجاز بیانی قرآن کریم را تشکیل می‌دهد. بی‌تردید برای دستیابی به لایه‌های زیرین و بواطن عمیق آیات قرآن و پی بردن به معانی تاویلی کنایه‌ها و تعریض‌ها و درک مفاهیم ژرف آن باید به روایات و احادیث اهل بیت علیهم السلام رجوع کرد. از آنجا که یکی از صور «کنایه و تعریض» این است که گوینده شخصی را مخاطب قرار می‌دهد، ولی مرادش شخص یا اشخاص دیگری است. می‌توان از این قسم کنایه و تعریض در روایات اهل بیت علیهم السلام به خطاب کنایی از نوع «إِيَّاكَ أَعْنِي وَ أَسْمَعِي يَا جَارَةً» اشاره کرد. محدث بحرانی در باب نهم از مقدمه خود در تفسیر البرهان تحت عنوان «باب فی انّ القرآن نزل بـ «إِيَّاكَ أَعْنِي وَ أَسْمَعِي يَا جَارَةً» روایاتی را از کتاب‌های کافی و تفسیر عیاشی به عنوان ادله روایی این قاعده نقل نموده است. این نوشتار که بصورت پژوهش کتابخانه‌ای و اسنادی است و به روش توصیفی و تحلیلی سامان یافته، می‌کوشد تا با دقت و تأمل، نقش و کاربرد قاعده «کنایه و تعریض» را در روایات تفسیر البرهان واکاوی نماید و با ذکر نمونه‌هایی به بررسی و تبیین این شیوه گویش بپردازد.

کلید واژه‌ها: کنایه، تعریض، روایات، تاویل، تفسیر البرهان

^۱. دانشجوی دکتری، دانشگاه آزاد واحد تهران مرکزی، گروه قرآن و حدیث

seyedhosseinmajidi@yahoo.com

^۲. استادیار، گروه علوم قرآن و حدیث، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه آزاد تهران مرکزی

moh_ehteshmi_neya@iautb.ac.ir

^۳. استادیار و عضو هیأت علمی گروه علوم قرآن و حدیث، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

amir_tohidi_110@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۲/۱۸

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۷/۰۱

مقدمه

قاعده «کنایه و تعریض» به عنوان یکی از گونه‌های علم بیان، از جمله شیوه‌ها و فنون ادبی لطیف و پسندیده برای بیان غیر صریح مفاهیم و مقاصد است. این قاعده یکی از پر رنگ‌ترین جلوه‌های هنری هر زبان است که نشانگر قدرت تعبیر گوینده و باعث اثر بخشی سخن می‌باشد. قرآن کریم نیز به مثابه متنی اعجاز‌آمیز و متناسب با اقتضات زبان مخاطب، از قاعده «کنایه و تعریض» بهره گرفته است. در میان گونه‌های کنایه، کنایه تعریضی آن است که بین معنای اصلی و کنایه، واسطه‌ای نیست بلکه کنایه مفهومی کلی دارد که بر فرد مورد نظر تطبیق می‌شود. می‌توان چنین کنایه‌ای را مبتنی بر ضرب المثل «يَاكِ أَعْنِي وَ أَسْمَعِي يَا جَارَةُ» دانست و این نوع «کنایه و تعریض» از روش‌های متداول در محاورات عرفی است.

آیات مختلفی وجود دارد که خطاب آن به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است، اما حکم آیه اختصاص به ایشان نداشته، سایر مسلمانان را هم شامل می‌شود. در آیاتی دیگر هر چند خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله است، اما حکم آیه به امت او اختصاص دارد و چنین حکمی در مورد آن حضرت سالبه به انتفاء موضوع است. روایاتی متعددی از حضرات معصومین علیهم السلام نقل شده است که بعضی از آنها به صورت کلی و اجمالی بر این قاعده دلالت می‌کند و بعضی دیگر نیز به این قاعده تصریح نموده است و آیاتی از قرآن کریم بر آن تطبیق می‌کند. تعریض‌های قرآن را می‌توان با توجه به سیاق آیات، قرائن حالیه و مقامیه، فضا و اسباب نزول آیات را شناسایی کرد. تعریض در قرآن را به لحاظ مخاطب می‌توان به دو گونه تقسیم کرد:

۱- سخنی و معنایی با غرضی خاص در قالب تعریض به مخاطب القا می‌شود مانند آیه شریفه «انما يتذكروا اولوا الالباب» (رعد/ ۱۹) که خطاب به مشرکان و تعریض به آنهاست که از

خردمندان نیستند، زیرا از آیات الهی پند نمی‌گیرند (سیوطی، ۱۴۲۱، ج ۲: ۷۹۴)

۲- گوینده، شخصی را مخاطب قرار می‌دهد؛ اما مرادش شخص یا اشخاص دیگر است مانند آیه شریفه «أَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَا تُغْنِي عَنْهُمْ شِفَاعَتُهُمْ شَيْئاً وَ لَا يُنْقِذُونَ» (یس/ ۲۳)، که خداوند متعال مومن آل فرعون را مخاطب ساخته، اما به همه شنوندگان تعریض دارد که چرا آن‌ها به جای خدا معبودی دیگر را برگزیده‌اند.

لازم به ذکر است که این قاعده اختصاص به تفسیر ندارد بلکه مانند قواعد عقلایی دیگر در علوم مختلف عقلی و نقلی از جمله فقه، اصول، عرفان، کلام و تاریخ کاربرد دارد. می‌توان گفت که قاعده «يَاكِ أَعْنِي وَ أَسْمَعِي يَا جَارَةُ» به عنوان قاعده «کنایه و تعریض»، به صورت ارتکازی در تفسیر و تأویل قرآن رعایت شده است و بسیاری از مفسران شیعه از آن استفاده

کرده‌اند. عده قابل توجهی نیز به نام این قاعده تصریح نموده‌اند از جمله علامه بحرانی در تفسیر البرهان بابی تحت عنوان «باب فی ان القرآن نزل» «يَاكُ أَعْنِي وَ أَسْمَعِي يَا جَارَةً» گشوده است و روایاتی را از کتاب‌های الکافی و تفسیر عیاشی نقل نموده است.

معناشناسی «کنایه» و «تعریض»

معنای لغوی و اصطلاحی «کنایه» و «تعریض»

کنایه در لغت از ریشه «کنی، یکنی» به معنای «سخنی که انسان می گوید، معنای دیگری را از آن در نظر می گیرد»، «يَكْنِي وَ يَكْنُو كِنَايَةً: تَكَلَّمَ بِمَا يُسْتَدَلُّ بِهِ عَلَيْهِ، أَوْ أَنْ تَتَكَلَّمَ بِشَيْءٍ وَ أَنْتَ تُرِيدُ غَيْرَهُ، أَوْ بِلَفْظٍ يُجَاذِبُهُ جَانِبًا حَقِيقَةً وَ مَجَازًا» (فیروزآبادی، ۱۴۱۵، ج ۴: ۴۳۹ و ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۵: ۲۳۳)، به معنای «ستر و پوشاندن» هم آمده است. «ای: تستتر» (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۵: ۲۳۳)، به معنای «ترک تصریح» نیز گفته شده است و مصدر است برای فعل «کنی» چون «رمی»، چنانچه گفته می‌شود: «کنیت او کَنَوْتُ بكذا عن كذا» (همان)

«کنایه» در اصطلاح، کاربرد لفظ و اراده لازم معنای آن است. (نه معنای اصلی و حقیقی)؛ البته به این شرط که اراده معنای اصلی نیز امکان پذیر باشد. (برخلاف مجاز)؛ مانند «طویل النجاد» که از آن بلندی قامت اراده می شود و اراده معنای حقیقی آن، یعنی بلندی بند شمشیر نیز جایز است (تفتازانی، بی تا، ج ۲: ۱۲۳). به عبارت دیگر «کنایه» یعنی «ذکر ملزوم و اراده لازم یا ذکر لازم و اراده ملزوم با امکان اراده معنای اصلی (همان، ۱۲۴). علمای لغت و نحو، پیش از آنکه «کنایه» توسط علمای بلاغت در معنای اصطلاحی خود به کار رود، کنایه را به معنای ضمیر غایب یا هر اسم مبهمی چون اسماء اشاره و ... مورد استفاده قرار داده‌اند (سیبویه، بی تا: ۱۲۱).

واژه «تعریض» در لغت، مقابل تصریح و به معنای آشکارا نگفتن چیزی است. «و تَعْرِیضُ الشَّيْءِ: جَعْلُهُ عَرِیضًا» (جوهری، ۱۳۷۶، ج ۳: ۱۰۸۷)؛ از دیگر کاربردهای لغوی ماده «عرض» و مشتقات آن اطلاق این واژه بر نوعی خاص از نگاه کردن است. از دیگر مشتقات این ریشه واژه «المعارِض»، به معنای توریه و پوشیدگی است. «و منه المَعَارِضُ فِي الْكَلَامِ، وَ هِيَ التَّوْرِيَةُ بِالشَّيْءِ عَنِ الشَّيْءِ» (همان)

«تعریض» در اصطلاح آن است که سخنی بگویی و با آن به معنای دیگری اشاره کنی که از حاشیه و سخن کلام فهمیده شود (تفتازانی، بی تا، ج ۲: ۱۳۰)؛ علت تسمیه این قاعده، فهم معنا از عرض و جانب لفظ است (ابن اثیر، ۱۳۶۷: ۱۸۶)، در میان قدما، غالباً تعریض مترادف با کنایه

به شمار می رفته است (ابن قتیبه، بی تا: ۲۶۳، ابوهلال عسگری، ۲۰۰۶: ۲۵۸) عدم تصریح، نقطه مشترک تعریض و کنایه است. با این حال میان کنایه و تعریض تفاوت هایی وجود دارد که ابن اثیر در کتاب «المثل السائر» به آن اشاره کرده است. متاخران نیز به ویژه پس از سکاکی، تعریض را نوعی از انواع کنایه دانسته اند.

فرق «کنایه» و «تعریض»

فرق بین «کنایه» و «تعریض» این است که کنایه بر جنبه حقیقت و مجاز هر دو دلالت دارد. برخلاف «تعریض» که بر معنی و مفهوم حقیقی و مجازی دلالت نمی کند بلکه بر مفهوم جانبی کلام از راه قرینه حالیه دلالت می کند. مانند اینکه در قرآن می فرماید: «وَمَا لِيَ لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» (یس/۲۲) یعنی «چه شده است بر من، آنکه مرا آفریده را نمی پرستم؟» مراد آیه این است که «بر شما چه شده است که نمی پرستید؟» اگر تعریض نمی بود در پایان آیه به جای «والیه ترجعون»، شایسته بود بگوید «وَالِيهِ ارْجِعْ» (علوی یمنی، ج ۳: ۳۴۰، زرکشی، ج ۲: ۳۲۶)؛ بنابراین در «تعریض» معمولاً بر قرائن حالیه تکیه می کند نه قرائن و شواهد مقالیه. بر خلاف «کنایه» که بیشتر بر قرینه های لفظی اعتماد دارد و در نتیجه دلالت «تعریض» بر منظور متکلم مخفی تر از «کنایه» است (مفاتیح الغیب، ج ۶: ۴۶۹).

خاستگاه ضرب المثل «ایاک اعنی و اسمعی یا جاره»

در مورد منشاء و خاستگاه ضرب المثل «ایاک اعنی و اسمعی یا جاره» چنین آمده است: مردی به نام سهل بن ساعد فزاری برای دیدار نعمان که از بزرگان عرب بود از وطن خود کوچ کرد و در بین راه گذرش به چادرهای قبیله ای افتاد که رئیسشان شخصی به نام حارثه بن الام بود، سهل برای رفع خستگی سفر سراغ چادر رئیس قبیله را گرفت و کنار آن چادر آمد ولی رئیس قبیله نبود و خواهرش که زنی بسیار زیبا بود در آن چادر بود، خواهر او را به درون چادر دعوت کرد و از مهمان تازه وارد پذیرایی کرد و از چادر بیرون رفت، هنگام بیرون رفتن نظر سهل به او افتاد و زیبایی فوق العاده اش او را به شگفت در آورد، و هوای ازدواج با او به سرش افتاد ولی حیا مانع از اظهار این پیشنهاد بود و تا چند روزی در آن چادر مهمان بود، در یکی از روزها که آن زن در خیمه نشسته بود سهل بیرون رفت و در پشت چادر نشست و اشعاری که از عشق درونی و محبت قلبیش نسبت به آن آگاهی می داد به صورت خطاب به چادر سرود و در آخرش این مصرع را گفت: «اصبح يهوى حره معطاره اياك اعني فاسمعي يا جاره»، یعنی آنچه تا بحال گفتم ای چادر به تو می گویم ولی ای همسایه چادر (مقصودش

آن زن بود) تو گوش کن و مخاطب در حقیقت تو هستی (جمهره الامثال، العسگری ابوهلال، ج ۱: ۳۹).

ادله روایی «کنایه و تعریض» در تفسیر البرهان

محدث بحرانی در باب نهم از مقدمه خود در تفسیر البرهان تحت عنوان «باب فی ان القرآن نزل ب «ایاک اعنی و اسمعی یا جاره» سه روایت از کتابهای کافی و تفسیر عیاشی را به عنوان ادله روایی قاعده «کنایه و تعریض» نقل نموده است.

کلینی از عبدالله بن بکیر و از امام صادق علیه السلام روایت کرده که: «نَزَلَ الْقُرْآنُ بِ (إِيَّاكَ أَعْنِي وَاسْمَعِي يَا جَارَةٌ)» حضرت فرمود: «قرآن با روش و قاعده «إِيَّاكَ أَعْنِي وَاسْمَعِي يَا جَارَةٌ» با روش کنایی «به تو می گوید ولی از همسایه تو گوش کن» نازل شده است» (بحرانی، ۱۴۱۵: ج ۱: ۵۰). در روایت دیگری از امام صادق نقل شده است: قَالَ: «مَعْنَاهُ مَا عَاتَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ نَبِيَّهُ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فَهُوَ يَعْنِي بِهِ مَا قَدْ مَضَى فِي الْقُرْآنِ، مِثْلُ قَوْلِهِ: وَوَلَوْ لَا أَنْ تَبْتَئَكَ لَقَدْ كَدْتَ تَرْكُنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا عَنِي بِذَلِكَ غَيْرُهُ».

حضرت صادق علیه السلام فرمود: «هر سخنی را که خداوند در آن پیامبرش را مورد عتاب و سرزنش قرار داده است منظور شخص دیگری است که در آن موضع قرآن از او یاد شده است مانند آیه شریفه «وَلَوْ لَا أَنْ تَبْتَئَكَ لَقَدْ كَدْتَ تَرْكُنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا» (اسراء/۷۴)، اگر تو را ثابت قدم نمی دانستیم، همانا نزدیک بود اندکی به سوی آنان متمایل شوی»، با اینکه در آیه خداوند کس دیگری را مدنظر داشته است» (بحرانی، ۱۴۱۵، ج ۱: ۵۰).

در ذیل همین آیه حدیثی از امام رضا علیه السلام نقل است که مأمون به آن حضرت گفت نظر شما درباره آیه «عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ حَتَّى يَتَّبِعَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمُ الْكَافِرِينَ» (توبه/ ۴۳) چیست؟ و امام رضا علیه السلام فرمود: «هَذَا مِمَّا نَزَلَ بِإِيَّاكَ أَعْنِي وَاسْمَعِي يَا جَارَةٌ، خَاطَبَ اللَّهُ تَعَالَى بِذَلِكَ نَبِيَّهُ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَارَادَ بِهِ أُمَّتَهُ، وَكَذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: لَئِنْ أَشْرَكَتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ (زمر/ ۶۵) وَ قَوْلُهُ تَعَالَى: وَ لَوْ لَا أَنْ تَبْتَئَكَ لَقَدْ كَدْتَ تَرْكُنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا» (اسراء/ ۷۴)؛ «این آیه از جمله موارد است که مصداق ضرب المثل «به در می گویم دیوار بشنود»، می باشد خداوند متعال ظاهراً پیامبرش را مخاطب قرار داده است، اما منظور حقیقی او امت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله است و لذا می فرماید: که اگر مشرک شوی، تمام اعمال تبه می شود و از زیانکاران خواهی بود (زمر/ ۶۵) و یا می فرماید:

اگر تو را ثابت قدم نمی‌داشتیم، همانا نزدیک بود اندکی به سوی آنان متمایل شوی» (اسراء/ ۷۴)، (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱۷: ۸۹؛ صدوق، ۱۳۷۸، ج ۱: ۲۰۲ و بحرانی، ۱۴۱۵، ج ۳: ۵۶۲).

محدث بحرانی در مقدمه تفسیر البرهان این قاعده را جزء قواعد تفسیری و تأویلی خود معرفی کرده است. البته این استفاده، بیشتر محدود به آیات «عتاب» بوده است و در دیگر آیات نیز به نوعی دیگر از قاعده «کنایه و تعریض» بهره برده است.

مفسر گرانقدر علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود بارها از این اصطلاح در تفسیر آیات قرآن بهره برده است و هر بار آن را به روایت امام صادق (علیه السلام) که پیش‌تر متذکر شدیم مستند می‌کند (قمی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۱۸، ص ۱۴۸، ۱۷۲، ۲۵۱ و ۲۷۲)؛ پس از او تقریباً اغلب مفسران شیعه از جمله علامه سیدهاشم بحرانی، از این قاعده با ذکر عنوان «إِيَّاكَ أَعْنِي وَ أَسْمَعِي يَا جَارَةً» سود جسته‌اند و اغلب به منشأ روایی آن نیز اشاره کرده‌اند (بحرانی، ۱۴۱۵، ج ۱: ۵۰ و ۸۴؛ ج ۱: ۲۸۸، حویزی، ۱۴۱۵، ج ۱: ۱۶۸، ج ۲: ۲۲۴، ۱۹۷ و ...؛ طوسی، بی‌تا، ج ۱: ۲۸، فیض کاشانی، ۱۴۱۵، ج ۱: ۱۸۵، ج ۲: ۱۵۰).

مهم‌ترین مستندات این قاعده، دو روایت فوق‌الذکر است که به صورت متوالی در کتاب الکافی آمده است. اگرچه این روایات، پیش از کتاب الکافی، در تفسیر علی بن ابراهیم، تفسیر العیاشی نیز طرح شده است. روایت اول منقول از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌توان مفهوم روایت را ناظر بر فرازمانی بودن متن قرآن کریم دانست؛ به این معنا که تمامی حوادث، خطاب‌ها و شأن نزول‌ها، قصه‌ها، بیم‌ها و امیدها و آموزه‌های قرآن (به‌جز موارد آیات انحصاری که در شأن امام علی علیه السلام و اهل بیت علیم السلام نازل شده است مانند آیه نجوی و تطهیر و ...) موجود در متن قرآن کاملاً تعمیم‌پذیر است و به زمان نزول اختصاص ندارد. در حقیقت، مخاطب قرآن هرکسی است که در هر زمان و مکانی مطالعه آیات آن می‌نشیند. این تعبیر در خود قرآن موجود است و روایات هم بر آن تأکید دارند.

در روایت دوم امام صادق (علیه السلام)، قَالَ: «مَعْنَاهُ مَا عَاتَبَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ نَبِيَّهُ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله) فَهُوَ يَعْنِي بِهِ مَا قَدْ مَضَى فِي الْقُرْآنِ، مِثْلُ قَوْلِهِ: وَ لَوْ لَا أَنْ تَبْتَئَكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكُنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا عَنِّي بِذَلِكَ غَيْرُهُ»؛ در مقام تبیین حدیث پیشین نقل شده است به این صورت که نخست، تلقی عمومیت روایت اول رفع شده و قاعده «إِيَّاكَ أَعْنِي وَ أَسْمَعِي يَا جَارَةً» قرآن در آیات عتاب منحصر گردیده است و دوم اینکه مصادیقی از آیات عتاب در متن روایت ارائه شده است. اهمیت این روایت نیز در همین نکته نهفته است یعنی روایت اول را تخصیص و موضوع آیات عتاب را مدنظر قرار می‌دهد.

قاعده «کنایی بودن خطاب» یا به تعبیر رایج قاعده «إِيَّاكَ أَعْنِي وَاسْمَعِي يَا جَارَةً»، قاعده‌ای زبانی است که در سیره عقلا بکار گرفته می‌شود بنا بر این استفاده از آن در صورت فراهم شدن تمام شرایط مانعی ندارد، روایات فوق‌الذکر هم که بر آن دلالت می‌کنند، در حکم تأیید و امضای سیره عقلا محسوب می‌شوند.

در تأیید این قاعده با دسته‌ای از روایات روبرو هستیم که بر تطبیق این قاعده بر تمامی آیات تأکید دارند این روایات را می‌توان اشاره حضرات معصومین علیهم السلام به جهان شمولی و زمان شمولی قرآن کریم و پشتوانه نوعی از هدایتگری فرازمانی و فرامکانی قرآن به شمار آورد.

نمونه‌هایی از «کنایه و تعریض» در روایات تفسیر البرهان

برای روشن شدن موضوع نمونه‌هایی از آیاتی که با لحن کنایی نازل شده است را ذکر می‌کنیم که بر اساس قاعده «إِيَّاكَ أَعْنِي وَاسْمَعِي يَا جَارَةً» مخاطب آن کسی نیست که از ظاهر آیه فهمیده می‌شود و در این زمینه محدث بحرانی روایات متعددی را در تفسیر البرهان نقل می‌کند که خداوند متعال حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله را مورد خطاب قرار داده است در حالی که منظور فرد دیگری یا امت آن حضرت بوده است.

۱- «وَلَقَدْ أَوْحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكَتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (زمر/ ۶۵) «بی‌تردید به تو و به کسانی که پیش از تو بوده‌اند، وحی شده است که اگر مشرک شوی، همه اعمالت تباه و بی‌اثر می‌شود و از زیانکاران خواهی بود».

محدث بحرانی روایتی را از علی بن ابراهیم قمی و او از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که از این سخن خداوند متعال «وَلَقَدْ أَوْحِيَ إِلَيْكَ...» پرسیده شد، حضرت فرمود: «قَالَ: «تَفْسِيرُهَا لَئِنْ أَمَرْتُ بِوَلَايَةِ أَحَدٍ مَعَ وَلَايَةِ عَلِيٍّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) مِنْ بَعْدِكَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ»، تفسیر آیه این است که اگر پس از خود به ولایت کس دیگری همراه ولایت علی (علیه السلام) فرمان دهی، بی‌گمان اعمالت نابود و از زیانکاران خواهی بود (قمی، ۱۳۶۳، ج ۲: ۲۵۱؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱۷: ۲۹۳؛ حویزی، ۱۴۱۵، ج ۴: ۴۹۸؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵، ج ۶: ۲۸۰؛ بحرانی، ۱۴۱۵، ج ۴: ۷۲۵).

ابن شهر آشوب در مناقب بیان می‌کند که از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام صادق (علیهما السلام) روایت شده است که ایشان فرمودند: «وَلَقَدْ أَوْحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ الْآيَةُ وَ ذَلِكَ لَمَّا أَمَرَ اللَّهُ تَعَالَى رَسُولَهُ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) أَنْ يُقِيمَ عَلِيًّا (عَلَيْهِ السَّلَامُ)،

وَأَنْ لَا يُشْرِكَ مَعَ عَلِيٍّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) شَرِيكًا» نزول آیه «وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ» هنگامی بود که خداوند متعال به رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمان داد تا علی (علیه السلام) را منصوب کند و هیچ کس را با علی شریک نکند» (ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹، ج ۱: ۱۵۲؛ بحرانی، ۱۴۱۵، ج ۴: ۳۳۶؛ حرعاملی، ۱۴۲۵، ج ۲: ۲۰۱)

در روایت دیگری ذیل آیه، ابوموسی مشرقانی روایت کرده است که وی گفت: نزد حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) بودم که گروهی از کوفیان خدمت ایشان رسیدند و درباره کلام خداوند عزوجل «لَنْ أَشْرَكَتَ لِيَحْبُطَنَّ عَمَلُكَ» پرسیدند، آن حضرت فرمود: «چنین که می‌پندارید نیست هنگامی که خداوند عز و جل به پیامبرش (صلی الله علیه وآله) وحی فرمود تا او علی (علیه السلام) را به امامت و پیشوایی مردم منصوب کند معاذ بن جبل به صورت مخفیانه نزد حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) رفت و عرض کرد: در ولایت او [علی] شریک بگذار؛ یعنی اول و دوم از دیگران را تا مردم به سخت آرام گیرند و آن را بپذیرند. پس وقتی خداوند متعال آیه «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» (المائدة/ ۶۷) نازل فرمود: رسول خدا صلی الله علیه وآله به جبرئیل گلايه کرد و فرمود: مردم مرا دروغگو می‌شمارند و این سخن از من نمی‌پذیرند آنگاه خداوند این آیه را نازل فرمود: «لَنْ أَشْرَكَتَ لِيَحْبُطَنَّ عَمَلُكَ...» (استرآبادی، ۱۴۰۹، ج ۲: ۵۲۲؛ بحرانی، ۱۴۱۵، ج ۴: ۷۲۵؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۳۶: ۱۵۲؛ قمی، ۱۳۶۸، ج ۱۱: ۳۲۹).

در تحلیل این گونه روایات بایستی این توضیح را بدهیم که خطاب آیه به رسول خدا صلی الله علیه وآله و سایر انبیا علیهم السلام به نهی از شرک و اندازشان به حبط شدن عمل و جزو زیانکاران شدن، خطابي است حقیقی، و تهدید و اندازی است واقعی، چون که غرض این سوره اشاره به این حقیقت است که رسول خدا صلی الله علیه وآله هم مأمور به ایمان آوردن است. او مشرکین را به هر چه دعوت می‌کند که بدان ایمان آورند، خودش نیز باید بدان ایمان آورد و به هر تکلیفی که دعوت می‌کند انجام دهند خودش هم باید انجام دهد. خلاصه او هم فردی از افراد مسلمین است، پس دیگر نمی‌تواند پیشنهاد مشرکین را در پرستش بت‌های ایشان بپذیرد. و صرف اینکه انبیاء معصوم به عصمت الهی هستند و با داشتن آن دیگر ممکن نیست معصیت از ایشان سر بزنند، باعث نمی‌شود که تکلیف از ایشان ساقط باشد و توجه تکلیف به ایشان صحیح نباشد، چون اگر این‌طور بود دیگر عصمت در حقشان تصور نمی‌شد، هم‌چنان که در حق جمادات و گیاهان تصور ندارد، پس معصوم به کسی گفته می‌شود که بتواند گناه کند، ولی نکند. علاوه بر این، عصمت - که عبارت است از قوه‌ای که

با داشتن آن صدور معصیت ممتنع می‌شود - خود از شؤون مقام علم است، و این معنا منافات با داشتن اختیار ندارد، چون اختیار از شؤون مقام عمل است، و معنایش این است که: هم صدور فعل از جوارح و اعضا صحیح باشد و هم ترک فعل. و در بعضی روایات هم آمده که اینگونه خطاب‌های قرآنی که به معصومین شده از باب مثل معروف «إِيَّاكَ أَعْنِي وَ أَسْمَعِي يَا جَارَةً» است، معنایش این نیست که خطاب به معصوم اصلاً غلط است، بلکه معنایش این است که اگر تکلیف به کسانی را که هم ممکن است آن را اطاعت کنند، و هم ممکن است مخالفت و معصیت کنند، متوجه کسی کنیم که حتماً آن را اطاعت می‌کند، مؤثرتر می‌افتد، همان‌طور که گفته‌اند کنایه رساتر از تصریح است (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۷: ۲۹۰).

۲- وَ إِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لَتَفْتَرِي عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذَا لَا تَخَذُوكَ خَلِيلًا وَلَوْ لَا أَنْ تَبْتَئَاكَ لَقَدْ كَدَدْتَ تَرْكُنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا (اسرا/ ۷۴، ۷۳)

«و بسا نزدیک بود که تو را از آنچه به تو وحی کردیم غافل کنند تا چیز دیگری غیر از وحی را به ما نسبت دهی، و آنگاه تو را دوست خود گیرند. و اگر ما تو را استوار نکرده بودیم، هر آینه نزدیک بود که اندکی به آنان تمایل پیدا کنی».

محدث بحرانی ذیل آیه فوق روایتی از امام موسی بن جعفر الکاظم علیه السلام و آن حضرت از پدرش نقل می‌کند: «قَالَ كَانَ الْقَوْمُ قَدْ أَرَادُوا النَّبِيَّ ص لِيُرِيُوا رَأْيَهُ فِي عَلِيٍّ ع وَ لِيَمْسِكَ عَنْهُ بَعْضُ الْإِمْسَاكِ حَتَّى إِنْ بَعْضُ نِسَائِهِ أَلَحَّ عَلَيْهِ فِي ذَلِكَ فَكَادَ يَرْكُنُ إِلَيْهِمْ بَعْضُ الرُّكُونِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ فِي عَلِيٍّ لَتَفْتَرِي عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذَا لَا تَخَذُوكَ خَلِيلًا وَلَوْ لَا أَنْ تَبْتَئَاكَ لَقَدْ كَدَدْتَ تَرْكُنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا».

«قریش می‌خواست پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را در رأی و نظرش نسبت به حضرت علی (علیه السلام) دچار تردید و شک نماید تا پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) دست از حضرت علی (علیه السلام) بردارد و او را رها کند، حتی برخی از زنان حضرت در این باره بسیار بر او اصرار ورزیدند و نزدیک بود پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به آنان اعتماد کند، که خداوند این آیه را نازل کرد «وَ إِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ» که درباره حضرت علی (علیه السلام) نازل شده است» (بحرانی، ۱۴۱۵، ج ۳: ۵۶۱؛ استرآبادی، ۱۴۰۹: ۲۷۸).

در ادامه روایت از ابن عباس نقل می‌کند که می‌گوید اینکه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) معصوم است، این آیه هشدار و تحذیری برای آنان است تا مبادا مومنی به مشرکی اعتماد کند (بحرانی، ۱۴۱۵، ج ۳: ۵۶۱؛ استرآبادی، ۱۴۰۹: ۲۷۸).

حدیث دیگری از امام رضا (علیه السلام) ذیل آیه فوق فرمود: «قَالَ الرَّضَا (عَلَيْهِ السَّلَامُ): «هَذَا مِمَّا نَزَلَ بِإِيَّاكَ أَعْنِي وَأَسْمَعِي يَا جَارَةُ؛ خَاطَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِذَلِكَ نَبِيَّهُ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآرَادَ بِهِ أُمَّتَهُ، وَكَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: لَئِنْ أَشْرَكَتَ لَيَحْبِطَنَّ عَمَلُكَ وَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ وَ قَوْلُهُ تَعَالَى: وَ لَوْ لَا أَنْ تَبْتَئَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا» قَالَ: صَدَقْتَ، يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ»، این آیه از جمله مواردی است که مصداق ضرب المثل «به در می گویم دیوار بشنود» می باشد، خداوند عز و جل ظاهرا پیامبرش را مخاطب قرار داده است، اما منظور حقیقی او امت پیامبر (صلی الله علیه وآله) است و لذا می فرماید: «لَئِنْ أَشْرَكَتَ لَيَحْبِطَنَّ عَمَلُكَ وَ تَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» {اگر مشرک شوی عملت تباه و از زیانکاران خواهی شد} و یا می فرماید: «وَلَوْ لَا أَنْ تَبْتَئَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا» [و اگر تو را ثابت قدم و استوار نمی داشتیم، همانا نزدیک بود اندکی به سوی آنان متمایل شوی]» (بحرانی، ۱۴۱۵، ج ۳: ۵۶۳؛ صدوق، ۱۳۷۸، ج ۵: ۲۰۲؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱۷: ۸۹).

۳- «فِيمَا نَقَضَهُمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَ لَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (مائده/۱۳).

«پس (بنی اسرائیل را) به خاطر شکستن پیمانشان لعنت کردیم (و از رحمت خویش دور ساختیم) و دل هایشان را سخت گردانیدیم. آنان کلمات (الهی) را از جایگاه های خود تحریف می کنند و بخشی از آنچه را به آنان تذکر داده شده بود فراموش کردند، و تو همواره بر خیانتی از آنان آگاه می شوی (هر روز توطئه و خیانتی تازه دارند) مگر اندکی از ایشان (که سنگدل و تحریف گر و خائن نیستند). پس، از آنان درگذر و از لغزش هایشان چشم بپوش. همانا خداوند نیکوکاران را دوست می دارد.»

یکی دیگر از آیاتی که بیانگر قاعده «کنایه و تعریض» است. این آیه است که ظاهر و شأن نزول آن قوم بنی اسرائیل هستند ولی تأویل و باطن آن بر مبنای قاعده «کنایه و تعریض»، اعداء آل محمد است (قمی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۱۶۳)

علی بن ابراهیم قمی در تفسیرش می گوید آیه «فِيمَا نَقَضَهُمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ...» به معنای نقض پیمان با حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) است و این قسمت آیه «وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ...» منظور، کسانی هستند که حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام)

را از جایگاهش دور نمودند و دلیل بر این که منظور از «الْکَلِمَ» حضرت علی (علیه السلام) است، این قول و سخن حق تعالی است که فرمود: «وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» (زخرف/ ۲۸) که منظور از «کلمه باقیه» یعنی ولایت حضرت علی (علیه السلام) است. (قمی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۱۶۳؛ بحرانی، ۱۴۱۵، ج ۲: ۲۶۳).

از ابا بصیر نقل است که امام باقر علیه السلام درباره آیه «وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» فرمود: از زمانی که امامت به امام حسین علیه السلام انتقال یافت، همواره این امر از پدر به پسر منتقل می شود. عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ، قَالَ: «هِيَ الْإِمَامَةُ، جَعَلَهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي عَقَبِ الْحُسَيْنِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، بَاقِيَةً إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» (بحرانی، ۱۴۱۵، ج ۴: ۸۵۳، مجلسی، ۱۳۸۰، ج ۲۴: ۱۷۹).

در اهمیت بحث امامت و ولایت اینکه حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله در خطبه غدیریه به استناد آیه ۲۸ سوره مبارکه زخرف و حدیث ثقلین بیعت مردم با امام علی علیه السلام را تأکید می نماید. «مَعَاشِرَ النَّاسِ الْقُرْآنُ يَعْرِفُكُمْ أَنَّ الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مِنْ بَعْدِهِ وَلَدَهُ وَ عَرَفْتُمْ أَنَّهُمْ مِنِّي وَ مِنْهُ حَيْثُ يَقُولُ اللَّهُ وَ جَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ وَ قُلْتُ لَنْ تَضِلُّوا مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا» با توجه به اینکه فاعل «جعل» در «وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً» دو احتمال وجود دارد. می توان گفت خداوند متعال به پاس و قدردانی از ایمان و موفقیت وی در امتحانات و ابتلائات الهی توحید و امامت و ولایت را در نسل او زنده نگاه داشت و هم می توان گفت حضرت ابراهیم علیه السلام توحید و خداپرستی و حقیقت توحید که همان ولایت و امامت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام است را در نسل خود به یادگار گذاشت.

۴- «فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَسْئَلِ الَّذِينَ يُقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ» (یونس/ ۹۴).

«پس اگر از آنچه بر تو نازل کردیم، باز شک و تردیدی از آنان که پیش از تو کتاب [آسمانی] می خواندند بپرسی تا روشن شود که حق از سوی پروردگارت به سوی تو آمده، بنا بر این از تردید کندگان مباش»

این آیه نیز از آیاتی است که بر اساس قاعده «إِيَّاكَ أَعْنِي وَ اسْمَعِي يَا جَارَةً»، خطاب آن به رسول خدا (صلی الله علیه وآله) است ولی مراد آن امت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله است. به این معناست که حمل آیه بر قاعده فوق، معنای صحیحی پیدا می کند. زیرا ممکن است

در ابتدا چنین به نظر برسد که آیه حکایت از این دارد که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در حقانیت آیاتی که بر او نازل می شد تردید داشت، و خداوند با این آیه تردید او را زایل کرد. چون قرآن می فرماید: «فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ» ای پیامبر! اگر در حقانیت قرآن شک داری، از اهل کتاب سؤال کن. با آنکه حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله هرگز در شک نبوده است.

علی بن ابراهیم با واسطه از امام صادق علیه السلام روایت می کند که «قَالَ: «لَمَّا أُسْرِيَ بِرَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) إِلَى السَّمَاءِ، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ فِي عَلِيٍّ (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ) مَا أَوْحَى مِنْ شَرَفِهِ وَعَظَمِهِ عِنْدَ اللَّهِ...» «وقتی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در شب معراج به آسمان عروج کرد، خداوند جایگاه و منزلت بلند و والایی که امام علی (علیه السلام) نزد خداوند دارد را به او وحی کرد و وقتی به بیت المعمور برگشت و خداوند همه پیامبران را نزد او جمع کرد و پشت سرش نماز خواندند، در جان رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نسبت به منزلت و جایگاه والای حضرت علیه (علیه السلام) و عظمت او خطوراتی در قلب رسول خدا صلی الله علیه و آله پدید آمد. پس خداوند این آیه را نازل کرد «فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَسْئَلِ الَّذِينَ يَقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ...» (یونس/ ۹۴)، یعنی از پیامبران بپرس، چرا که خداوند، هر آن چه در کتاب تو نازل کرده است از فضل و کرم خود برای آنان نیز نازل کرده است. «لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ» (یونس/ ۹۴) و «وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَتَكُونُوا مِنَ الْخَاسِرِينَ» (یونس/ ۹۵)؛ در ادامه امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «فَوَاللَّهِ مَا شَكَّ وَ مَا سَأَلَ» «حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) نه هرگز شک کرد و نه چیزی را سؤال کرد.» (بحرانی، ۱۴۱۵، ج ۳: ۵۳، قمی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۳۱۷).

محدث بحرانی ذیل همین آیه از شیخ صدوق علیه الرحمه روایتی از امام هادی (علیه السلام) نقل می کند که موسی پسر امام جواد (علیه السلام) خبر داد که یحیی بن اکثم به او نامه نوشت و در آن راجع به برخی از مسائل سؤال کرد از جمله این که درباره تفسیر آیه «فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا...» پرسید که مخاطب این آیه کیست؟ اگر مخاطب آیه، پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) باشد، آیا مفهوم آن این نیست که حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) در آن چه که خداوند به او وحی نموده است شک و تردید کرده است؟ و اگر مخاطب غیر از حضرت محمد (صلی الله علیه وآله) باشد؛ بنا بر این مفهوم آن این است که قرآن بر

فرد دیگری به غیر از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نازل گشته است؟ موسی گفت: از برادرم علی بن محمد امام هادی (علیه السلام) در باره این موضوع سؤال کردم ایشان فرمود: «أَمَّا قَوْلُهُ: فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَسَلِّ الَّذِينَ يَقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ فَإِنَّ الْمُخَاطَبَ بِذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، وَلَمْ يَكُنْ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ...»؛ مخاطب این آیه رسول خدا (صلی الله علیه وآله) است و او هیچ شک و تردیدی نسبت به آنچه خداوند نازل فرمود نداشته است. اما افراد نادان گفتند: چطور است که خداوند، پیامبری از جنس فرشتگان را مبعوث نمی کند؟! زیرا حضرت محمد (صلی الله علیه وآله) تفاوتی با دیگر انسان ها در خوردن و نوشیدن و بازار رفتن ندارد.

خداوند به پیامبرش وحی کرد که «فَسَلِّ الَّذِينَ يَقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ...»؛ از اهل کتاب بپرس که آیا قبل از تو، خداوند پیامبری را برانگیخته که غذا نخورده و در بازار راه نرفته باشد؟ پس تو نیز مانند آنان هستی بعد فرمود: «فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا...»؛ پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) تردیدی نداشت اما برای آنکه در برخورد با آنان، انصاف را نگه داشته باشد چنین فرمود (بحرانی، ۱۴۱۵، ج ۳: ۵۴؛ عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۳: ۱۲۸).

با توجه به اینکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مسئله وحی را با شهود و مشاهده دریافته بود، چنان که آیات قرآن حاکی از همین معناست، شک و تردید در این مورد معنی نداشت، به علاوه این تعبیر رائج است که برای تنبیه دور دستان، افراد نزدیک را مخاطب می کنند و سخنی را القا می نمایند، این همان قاعده «إِيَّاكَ أَعْنِي وَ أَسْمَعِي يَا جَارَةٌ» است که نظیر آن در فارسی «به در می گویم دیوار بشنو» و این گونه سخن در بسیاری از موارد از خطاب صریح تاثیرش بیشتر است. به علاوه ذکر جمله شرطیه، همیشه دلیل بر احتمال وجود شرط نیست، بلکه گاهی برای تأکید روی یک مطلب و یا برای بیان یک قانون کلی است. مثلاً در آیه ۲۳ سوره اسراء می خوانیم «وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍ» پروردگار تو فرمان داده که جز او را پرستش نکنید و به پدر و مادر نیکی کنید، هر گاه یکی از این دو نزد تو (توجه داشته باشید در این جمله مخاطب ظاهراً فقط پیامبر است) به پیری برسند هیچگاه کمترین سخن ناراحت کننده ای به آنها مگو. «با اینکه می دانیم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پدرش را قبل از تولد و مادرش را در دوران طفولیتش از دست داد، با این حال حکم احترام به پدر و مادر به عنوان یک قانون کلی بیان شده است هر چند مخاطب ظاهراً پیامبر است. و نیز در سوره طلاق می خوانیم «یا

أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ» ای پیامبر هنگامی که زنان را طلاق گفتید...» این تعبیر دلیل بر این نیست که پیامبر زنی را در عمرش طلاق گفته بلکه بیان یک قانون کلی است و جالب اینکه مخاطب در آغاز این جمله پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و در آخر آیه همه مردم است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۸: ۳۸۴).

۵ - «وَسُئِلَ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مَنْ رُسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبُدُونَ» (زخرف/۴۵)
«و از پیامبرانی که پیش از تو فرستاده‌ایم بپرس که آیا غیر از خدای رحمان، معبودانی قرار داده‌ایم که پرستش شوند؟ مفسران در تاویل و تفسیر آیه با الهام از بعضی از روایات گفته اند که سؤال کننده شخص حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سؤال شونده خود انبیای پیشین هستند، سپس افزوده‌اند که این موضوع در شب معراج تحقق یافت، چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله با ارواح انبیای پیشین ارتباط گرفت، و برای تأکید امر توحید این سؤال را مطرح نمود، و پاسخ شنید.

بعضی نیز افزوده‌اند که در غیر شب معراج هم این ارتباط برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ممکن بوده، چرا که فاصله‌های زمانی و مکانی در ارتباط پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با ارواح انبیا هرگز مانعی ایجاد نخواهد کرد، و آن بزرگوار در هر لحظه و هر مکان می‌توانست با آنها ارتباط گیرد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲۱: ۷۵).

شیخ کلینی روایتی از امام محمد باقر (علیه السلام) نقل می‌کند که نافع از حضرت سؤالاتی را طرح می‌کند از جمله این که، فاصله میان حضرت عیسی (علیه السلام) و پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) چند سال بوده است؟ امام فرمود: طبق گفته و اعتقاد خودم پاسخ دهم یا بر اساس گفته و عقیده تو؟ وی گفت: بر اساس هر دو عقیده پاسخ گوی. امام باقر (علیه السلام) فرمود: بر اساس عقیده من پانصد سال و بر اساس باور تو ششصد سال. نافع گفت: برایم درباره آیه «وَسُئِلَ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مَنْ رُسُلِنَا...» توضیح بده که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از چه کسی سؤال کرد؟ حال آن که فاصله زمانی ایشان با حضرت عیسی (علیه السلام) پانصد سال بوده است؟ امام محمد باقر (علیه السلام) این آیه «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى...» (اسراء/ ۱) را خواند. یکی از نشانه‌هایی که خداوند در هنگام معراج پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از مکه به بیت المقدس به حضرت نشان داد، این بود که همه پیامبران و انبیاء را گرد هم آورد، سپس به جبرئیل دستوار داد تا اذان بگو و نماز بر پا کند. پس پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) امامت نماز را بر عهده گرفت، زمانی که نماز به پایان رسید، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از آن‌ها پرسید: «قال علی ما

تسشهدون...» به چه چیزی شهادت می‌دهید؟ و چه چیزی را پرستید؟ «قَالُوا: نَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ، أَخَذَ عَلَيَّ ذَلِكَ عَهْدُنَا وَ موَاثِقُنَا». قَالَ نَافِعٌ: صَدَقْتَ، يَا أَبَا جَعْفَرٍ! پاسخ دادند. شهادت می‌دهیم که جز الله خدایی نیست او تنها و بی‌شریک است و تو پیامبر خدا هستی و بر این اساس از ما عهد و پیمان گرفته شده است. نافع در ادامه گفت: راست گفتی یا اباجعفر (بحرانی، ۱۴۱۵، ج ۴: ۸۷۰؛ قمی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۲۳۳؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱۸: ۳۰۹؛ همان، ج ۱۸: ۳۶۳).

در ابتدای دعای ندبه میثاق اولیای الهی بیان شده است: «بَعْدَ أَنْ شَرَطَ عَلَيْهِمُ الزُّهْدَ فِي دَرَجَاتِ هَذِهِ الدُّنْيَا الدِّنْيَةِ وَ زُخْرُفِهَا وَ زِبْرَجِهَا فَشَرَطُوا لَكَ ذَلِكَ وَ عَلِمْتَ مِنْهُمْ الْوَفَاءَ بِهِ فَقَبِلْتَهُمْ وَ قَرَّبْتَهُمْ وَ قَدَّمْتَ [وَقَدَّرْتَ] لَهُمُ الذِّكْرَ الْعَلِيَّ وَ الثَّنَاءَ الْجَلِيَّ وَ أَهْبَطْتَ عَلَيْهِمْ مَلَائِكَتَكَ وَ أَكْرَمْتَهُمْ [كَرَّمْتَهُمْ] بِوَحْيِكَ وَ رَفَدْتَهُمْ بِعِلْمِكَ وَ جَعَلْتَهُمُ الذَّرَائِعَ [الذَّرِيعَةَ] إِلَيْكَ وَ الْوَسِيلَةَ إِلَى رِضْوَانِكَ»، این نه ثمره که خدای متعال به انبیاء الهی عنایت نموده است بعد از اخذ میثاق و اخذ شرط‌ها و بعد از علم به وفاء اولیاء الهی است. از این منظر، مقام ولایت اولیاء الهی همان جریان ولایت خدای متعال و ادامه توحید است. در بعضی روایات میثاق ولایت از انبیاء گرفته شده است که بعد به مقام نبوت رسیده‌اند.

در بسیاری از روایات که در کتاب الایمان و الکفر اصول کافی آمده است میثاق خاص از انبیاء الهی نسبت به ائمه اطهار علیهم السلام تا وجود مقدس امام زمان علیه‌السلام از آنها گرفته شده است؛ حتی درباره حضرت آدم علیه السلام آیه «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسَى وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا» (طه / ۱۱۵) در باب ایشان نازل شده است. امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: حضرت ابراهیم علیه السلام اگر به مقام امامت رسید به این دلیل بود که در میثاق امامت ائمه اطهار علیهم السلام وفادار بود. روایتش در ذیل آیه «و اذ ابتلی ابراهیم...» آمده است.

شیخ مفید در امالی روایت دیگری را از امام جعفر صادق (علیه السلام) و او نیز از جد بزرگوارش نقل می‌کند که حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) فرمود: خداوند روح هیچ پیامبری را قبض نکرده است، مگر آنکه به او دستور داده باشد تا به بهترین فرد از میان قومش وصیت کند و به من نیز دستور داد تا وصیت کنم. گفتم: خدایا برای چه کسی وصیت کنم؟ خداوند فرمود: ای محمد! به پسر عمویت علی ابن ابیطالب وصیت کن که من وصایت او را در کتاب‌های پیشین ثبت نموده و در آن جا آورده‌ام که او وصی تو است و در این باره از عموم انسان‌ها و پیامبرانم عهد و پیمان گرفته‌ام از آن‌ها برای پروردگار خودم، پیامبری تو و ولایت و امامت

علی بن ابی طالب عهد و پیمان گرفته‌ام. «فَقَالَ: أَوْصِ - يَا مُحَمَّدُ - إِلَى ابْنِ عَمِّكَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، فَإِنِّي قَدْ أَثْبَتُهُ فِي الْكُتُبِ السَّالِفَةِ، وَكُتِبَتْ فِيهَا أَنَّهُ وَصِيكَ، وَ عَلَيَّ ذَلِكَ أَخَذْتُ مِيثَاقَ الْخَلَائِقِ وَ مَوَاقِفِ أَنْبِيَائِي وَ رُسُلِي، أَخَذْتُ مَوَاقِفَهُمْ لِي بِالرُّبُوبِيَّةِ، وَ لَكَ - يَا مُحَمَّدُ - بِالنُّبُوَّةِ، وَ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ بِالْوَلَايَةِ» (شیخ مفید، ۱۴۱۳، ج: ۱۰۲؛ بحرانی، ۱۴۱۵، ج: ۴؛ ۸۷۱؛ استرآبادی، ۱۴۰۹؛ ۵۴۸؛ قمی مشهدی، ۱۳۶۸، ج: ۷۱؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ج: ۱۵؛ همان، ج: ۲۶؛ ۲۷۲؛ همان، ج: ۳۸؛ ۱۱۱).

در کتاب احتجاج طبرسی از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت آورده است که در حدیثی طولانی فرمود: و اما آیه «وَسُئِلَ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا»؛ خود یکی از براهین نبوت رسول خدا صلی الله علیه و آله است که خدای تعالی به او ارزانی داشته، و به وسیله آن حجت را بر سایر خلائق تمام کرده، برای اینکه بعد از آنکه نبوت را به وسیله آن جناب خاتمه داد و او را به عنوان پیامبر برای تمام امت‌ها و سایر ملل قرار داد این امتیاز را به او داد که به آسمان عروجش داد، و در آن روز همه انبیاء (ع) را برایش جمع کرد، و رسول خدا صلی الله علیه و آله از نبوت همه آگاه شد، و آنها چیزهایی از عزائم خدا و آیات و براهین او برایش به عنوان ارمغان بیان کردند «وَأَمَّا قَوْلُهُ وَ سُئِلَ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا فَهَذَا مِنْ بَرَاهِينِ نَبِيِّنَا الَّتِي آتَاهُ إِيَّاهَا وَ أَوْجِبَ بِهِ الْحُجَّةَ عَلَى سَائِرِ خَلْقِهِ لَأَنَّهُ لَمَّا خَتَمَ بِهِ الْأَنْبِيَاءَ وَ جَعَلَهُ اللَّهُ رَسُولًا إِلَى جَمِيعِ الْأُمَمِ وَ سَائِرِ الْمَلَلِ خَصَّهُ» (طبرسی، ۱۴۰۳، ج: ۱؛ ۲۴۸؛ طباطبایی، ۱۳۶۳، ج: ۲؛ ۲۸۴)، به همین مضمون روایتی را علی بن ابراهیم قمی هم در تفسیر خود به سند خویش از ابی الربیع از ابی جعفر (ع) در پاسخ از سؤالات نافع بن ازرق روایت کرده است (قمی، ۱۳۶۳، ج: ۲؛ ۲۸۴).

بنابراین همه شرایع انبیاء چیزی جز همان میثاق توحید نیست و باطن همه شرایع ولایت حضرات معصومین علیهم السلام است. هیچ شرع و شریعتی نیست مگر اینکه باطنش ولایت آنهاست. به عبارت دیگر ولایت اهل بیت علهم السلام مجرای ولایت خدای متعال و طریق جریان توحید است.

۶ - «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا» (احزاب/ ۱) «ای پیامبر! از خداوند پروا کن و از کافران و منافقان اطاعت مکن که خداوند دانا و حکیم است» این آیه یکی دیگر از آیاتی است که بیانگر قاعده «ایاک أعنی و أسمعنی یا جاره» است خطاب آیه به وجود نازنین و مقدس حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) است ولی مقصود آن همه مردم است. محدث بحرانی در ذیل آیه فوق الذکر روایتی از علی بن ابراهیم در تفسیر

خود نقل می‌کند که این همان حدیثی است که امام صادق (علیه السلام) فرمود: « هَذَا هُوَ الَّذِي قَالَ الصَّادِقُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): «إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ نَبِيَّهُ بِإِيَّاكَ أَعْنِي وَاسْمِعِي يَا جَارَةُ». فَالْمُخَاطَبَةُ لِلنَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، وَالْمَعْنَى لِلنَّاسِ»، «خداوند، پیامبر خود را بر اساس ضرب المثل «به در می‌گویم تا دیوار بشنود» مبعوث کرد. بنا بر این آیه، پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) را مورد خطاب قرار می‌دهد اما مقصود و مراد آن همه مردم است.» (قمی، ۱۳۶۳، ج ۲: ۱۴۹؛ بحرانی، ۱۴۱۵، ج ۴: ۴۰۷؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵، ج ۴: ۱۶۱؛ اشکوری، ۱۳۶۳، ج ۳: ۶۰۶؛ شاه عبدالعظیمی، ۱۳۶۳، ج ۱۰: ۴۰۰).

با توجه به این قاعده اوامر و نواهی و حیانی خدای متعال نسبت به رسول خدا صلی‌اله علیه وآله و انبیاء الهی هرگز دلالتی بر ترک مورد امر و انجام مورد نهی نسبت به آن حضرات ندارد بلکه از یک منظر استمرار عملی واجب و استمرار ترک حرام است. و از منظر دیگر مامویت رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله است که نسبت به کل مکلفان آنها را تعلیم دهد و سپس آنان را به انجام واجبات و ترک محرمات فرمان دهد (صادقی تهرانی، ۱۳۸۸، ج ۴: ۲۱۶).

نتیجه گیری

«کنایه و تعریض» یکی از قواعد مهم در عرصه تأویل و تفسیر است. از جمله قاعده «إِيَّاكَ أَعْنِي وَاسْمِعِي يَا جَارَةُ» می‌توان از قواعد کنایه تعریضی نام برد. محدث بحرانی در تفسیر البرهان روایات متعددی نقل و با استناد به این قاعده، آیات قرآن را تاویل و تفسیر نموده است.

این قاعده به عنوان یک ضرب‌المثل پیش از اسلام مطرح بوده است و اولین بار توسط اهل بیت علیهم السلام به عنوان یک قاعده تفسیری و تاویلی به کار گرفته شد و از این جهت می‌توان موسس این قاعده را پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و اهل بیت علیهم السلام دانست. عدم تدوین این قاعده و مطرح نشدن جدی آن، به معنای عدم وجود و یا عدم حجیت آن نیست چرا که قاعده «إِيَّاكَ أَعْنِي وَاسْمِعِي يَا جَارَةُ» به عنوان قاعده «کنایه و تعریض» به صورت ارتکازی در اذهان علما استفاده می‌شده است. همچون بسیاری از قواعد تفسیری و یا اصولی که علمای اسلام سالیان متمادی از آن بهره می‌بردند، اما این قاعده بعدها در کتاب‌های اصولی و تفسیر و علوم قرآنی، منقح و مدون گردید. مفسران زیادی از شیعه از جمله محدث بحرانی در تفسیر و تاویل آیات متعددی به این قاعده استناد کرده‌اند به گونه ای که مشروعیت و حجیت این قاعده را مفروض الوجود گرفته‌اند و نیازی به بحث کبروی- حجیت قاعده

نمی‌دیده‌اند. قابل ذکر است که این قاعده اختصاص به تأویل و تفسیر ندارد بلکه همچون قواعد دیگر عقلایی در علوم مختلف عقلی و نقلی و به‌طور کلی هر جا شرائط تطبیق آن وجود داشته باشد قابل جریان است. در این نوشتار کوشیده‌ایم که نقش «کنایه و تعریض» را در نمونه‌هایی از روایات تفسیرالبرهان تبیین نمائیم. اصلاح برداشت‌های تفسیری و حدیثی از متون اصیل اسلامی همچون پندار مخدوش بودن عصمت انبیاء و پیامبر عظیم‌الشان اسلام صلی الله علیه وآله، می‌تواند از آثار فهم و تبیین درست این قاعده می‌باشد.

منابع

۱. قرآن کریم
۲. ابن منظور، محمد بن مکرم. (۱۴۱۴). *لسان العرب*. بیروت: دارصادر.
۳. ابن اثیر، مبارک بن محمد. (۱۳۶۷). *النهایه فی غریب الحدیث و الاثر*. قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
۴. ابن فارس، احمد بن فارس. (۱۴۰۴). *مقایس اللغه*. قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
۵. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر. (۱۴۱۹). *تفسیر القرآن العظیم*. بیروت: دارالکتب العلمیه.
۶. ازهری، محمد بن احمد. (۱۴۲۱). *تهذیب اللغه*. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۷. استرآبادی، علی. (۱۴۰۹). *تأویل الآیات الظاهره فی فضائل الطاهره*. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۸. ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم. (۱۴۰۶). *تأویل المختلف الحدیث*. بیروت: دارالکتب العلمیه.
۹. ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی. (۱۳۶۹). *متشابه القرآن و مختلفه*. قم: دار بیدار النشر.
۱۰. اشکوری، محمد بن علی. (۱۳۷۳). *تفسیر لاهیجی*. تهران: نشر داد.
۱۱. العسکری، ابوهلال. (۱۴۲۰). *جمهره الامثال*. بیروت: دارالجیل.
۱۲. بحرانی، سیدهاشم. (۱۴۱۵). *البرهان فی تفسیر القرآن*. تهران: بنیاد بعثت.
۱۳. تفتازانی، مسعود بن عمر. (۱۴۱۶). *المطول*. قم: مکتب الداوری.
۱۴. جرجانی، علی بن محمد. (۱۴۰۵). *التعریفات*. تهران: ناصر خسرو.
۱۵. جوهری، اسماعیل بن حماد. (۱۴۰۷). *الصاحح تاج اللغه و صحاح العربیه*. بیروت: دارالعلم للملایین.
۱۶. حرعاملی، محمد بن حسن. (۱۴۰۹). *وسائل الشیعه*. قم: مؤسسه آل‌البیت علیهم السلام.
۱۷. راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (۱۴۱۲). *المفردات فی غریب القرآن*. بیروت: دارالعلم الدار الشامیه.
۱۸. زرکشی، محمد بن بهادر. (۱۴۱۰). *البرهان فی علوم القرآن*. بیروت: دارالمعرفه

۱۹. سبحانی، جعفر. (۱۴۲۳). *تهذیب الاصول*. تهران: نشر آثار امام خمینی (ره).
۲۰. سیبویه، عمرو بن عثمان. (۱۴۰۸). *الکتاب*. قاهره: مکتبه الخانجی.
۲۱. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر. (۱۴۲۱). *الاتقان فی علوم القرآن*. بیروت: دارالکتاب العربی.
۲۲. شاکر، محمد کاظم. (۱۳۷۶). *روش های تأویل قرآن*. قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
۲۳. شاه عبدالعظیمی، سیدحسین. (۱۳۶۳). *تفسیر اثنی عشری*. تهران: میقات.
۲۴. صدوق، محمد بن علی. (۱۴۰۳). *معانی الخبر*. قم: انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۲۵. طباطبائی، محمدحسین. (۱۴۱۷). *المیزان فی تفسیر القرآن*. قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۲۶. طبری، محمد بن جریر. (۱۴۱۲). *جامع البیان فی تفسیر القرآن*. بیروت: دارالمعرفه.
۲۷. طبرسی، فضل بن حسن. (۱۳۷۲). *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*. تهران: ناصر خسرو.
۲۸. طریحی، فخرالدین. (۱۳۷۵). *مجمع البحرین*. تهران: کتابفروشی مرتضوی.
۲۹. طوسی، محمد بن حسن. (بی تا). *التبیان فی تفسیر القرآن*. بیروت: داراحیاء التراث العربی.
۳۰. علوی یمنی، یحیی. (۱۴۰۰). *الطراز المتضمن لاسرار البلاغه*. بیروت: دارالکتاب العلمیه.
۳۱. عیاشی، محمد بن مسعود. (بی تا). *تفسیر العیاشی*. تحقیق هاشم الرسولی المحلاتی. تهران: المکتبه العلمیه الاسلامیه.
۳۲. غزالی، ابوحامد محمد بن محمد. (۱۴۱۳). *المستصفی*. بیروت: دارالکتب العلمیه.
۳۳. فخر رازی، محمد بن عمر. (۱۴۲۰). *مفاتیح الغیب*. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۳۴. فراهیدی، خلیل بن احمد. (۱۴۱۰). *العين*. قم: هجرت.
۳۵. فیروزآبادی، محمد بن یعقوب. (۱۴۱۵). *القاموس المحيط*. بیروت: دارالکتب العلمیه.
۳۶. فیض کاشانی، محسن. (۱۳۷۷). *الصارفی فی تفسیر القرآن*. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۳۷. عروسی حویزی، عبدعلی بن جمعه. (۱۴۱۵). *تفسیر نور الثقلین*. تصحیح سیدهاشم رسولی محلاتی، قم: اسماعیلیان.
۳۸. قرطبی، محمد بن احمد. (۱۴۰۵). *الجامع لاحکام القرآن*. بیروت، داراحیاء تراث العربی.
۳۹. قمی، علی بن ابراهیم. (۱۳۶۳). *تفسیر قمی*. چاپ چهارم، قم: دارالکتاب.
۴۰. قمی مشهدی، محمد بن محمد رضا. (۱۳۶۸). *کنز الدقائق بحر الغرائب*. تهران: وزرات فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۴۱. کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۴۰۷). *اصول کافی*. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۴۲. مجلسی، محمد باقر. (بی تا). *بحار الانوار*. بیروت: لبنان، مؤسسه الوفاء.

۴۳. معرفت، محمدهادی. (۱۳۷۹). *تفسیر و مفسران*. قم: مؤسسه فرهنگی التمهید.
۴۴. مصطفوی، حسن. (۱۴۳۰). *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*. بیروت: دارالکتب العلمیه.
۴۵. مفید، محمدبن محمد. (۱۴۱۳). *الامالی*. قم: کنگره شیخ مفید.
۴۶. مکارم شیرازی، ناصر. (۱۳۷۱). *تفسیر نمونه*. تهران: دارالکتب الاسلامیه.

The Role of Allusion and Indirectness in the Allegorical Narrations of *Tafsir al-Burhan*

Abstract

One of the rhetorical devices frequently employed in the Qur'an is the principle of *kinayah* (allusion) and *ta'rid*. (indirect reference). In modern terminology, *ta'rid* is regarded as a subset of *kinayah*, though historically it has been used with other meanings and at times as a synonym. This rhetorical method holds a significant place in the allegorical interpretation (*ta'wil*) and exegesis of the Holy Qur'an. This mode of expression, aside from its particular aesthetic beauty, is one of the elements of the Qur'an's rhetorical miracle. Undoubtedly, in order to reach the deeper layers and inner meanings of the Qur'anic verse -and to grasp the allegorical meanings of its allusions and indirect references - it is necessary to consult the narrations and traditions of the Ahl al-Bayt (peace be upon them). One form of *kinayah* and *ta'rid* is when the speaker addresses someone directly but intends another person or group. This type of indirect address is illustrated by the Arabic expression: "*iyyāki a'ni wasma'i ya jārah*" ("It is you I address, O neighbor, but I mean someone else"). The scholar *al-Muḥaddith al-Baḥrani*, in the ninth chapter of the introduction to his *Tafsir al-Burhan*, entitled "*Chapter on the Qur'an Having Been Revealed in the Mode of 'Iyyaki A'ni Wasma'i Ya Jarah'*", cites narrations from sources such as *al-Kafi* and *Tafsir al-'Ayyashi* as textual evidence for this principle. This study, which is based on library and documentary research and organized through a descriptive-analytical method, aims to carefully explore the function and application of the principle of *kinayah* and *ta'rid* in the narrations of *Tafsir al-Burhan*, and to elucidate this expressive method by presenting relevant examples.

Keywords: Allusion, Indirect Speech, Narrations, Allegorical Interpretation, *Tafsir al-Burhan*